



# ماجرای آن گربه‌ی موش خوار!

تصویر گر: طاهر شعبانی

جزیره‌ی مجنون شده بود شهر موش‌ها. موش‌های بزرگ، معروف به «گربه‌خور!» از در و دیوار سنگرها بالا می‌رفتند. هر جا را که نگاه می‌کردی، موش بود. از هیچ کس هم نمی‌ترسیدند. از هر گوشه و کناری و از هر سوراخی بیرون می‌دویدند و مثل فشفشه به سوی دیگری می‌دویدند. بچه‌های رزمنده مانده بودند که با این موش‌ها چکار کنند. یک روز خیر آوردند که یک گربه‌ی گردن کلفت و شجاع در گردان تخریب پیدا شده است که توانسته با موش‌های آنجا در بیافتد! او توانسته بود در مدت کوتاهی چنان بلایی بر سر موش‌های واحد تخریب بیاورد که موش‌ها از ترس او نمی‌توانستند از سوارخ‌های خود بیرون بیایند. هر موشی که جرأت حضور در سنگرها را پیدا می‌کرد، اسیر جنگال‌های قوی این گربه‌ی دلیر می‌شد.

بچه‌های تدارکات در جزیره‌ی مجنون به فکر این گربه افتادند. آنها تصمیم گرفتند که این گربه‌ی معروف را برای مدتی از گردان تخریب قرض بگیرند تا موش‌های جزیره، حساب کار، دستشان بیاید.

یک روز رفتیم گردان تخریب و چشمان به جمال گربه‌ی شجاع روشن شد. یک گربه‌ی تپل و پرمو که از نگاهش آتش می‌بارید. روی یکی از گونی‌های شن با غرور تمام لم داده بود. دست‌هایش را جلو گذاشته بود و مثل یک ببر چشم دوخته بود به اطراف که مبادا موشی هوس جولان دادن به سرش بزند!

رفتیم گربه را بگیریم که یکدفعه جستی زد از روی گونی‌های شن پایین پرید و دوید داخل سنگر.

خواستیم داخل سنگر برویم که یکدفعه یکی از بچه‌ها بیرون آمد. سلام و علیکی کردیم. او با حالت مشکوکی زل زد به ما و پرسید: «با گربه چکار داشتید؟»

- هیچی؟ آمدیم گربه‌ی شما را قرض بگیریم!

- قرض بگیرید؟ این جوری قرض بگیرید؟ اگر این حیوان زبان بسته فرار نمی‌کرد که الان آن را

توی گونی انداخته بودید و برده بودید!

نمی‌دانستیم چکار کنیم. مثل این که ماجرا، جدی‌تر از این حرف‌ها بود...

خب عزیزان نوجوان. مثل این که ماجرای این گربه‌ی شجاع می‌تواند حوادث دیگری را هم به دنبال داشته باشد. آیا می‌توانید حدس بزنید که این داستان چگونه می‌تواند تمام شود؟ آیا گردان تخریب، گربه را قرض می‌دهد؟

اگر گربه را ببرند، چه اتفاقات دیگری می‌تواد بیافتد؟

شما می‌توانید هر چه زودتر دست به کار شوید و این داستان را در چند خط و برایمان ارسال کنید.

شاهد نوجوان به بهترین آثار رسیده، جوایزی اهدا خواهد کرد.

برندگان شماره قبل:

حدیث داسار / تهران، امین امیری / کهنوج